

فیلسوف سرنوشت

13 اکتبر روز درگذشت فیلسوف متاله فرانسوی نیکلاس مالبرانش است...



13 اکتبر روز درگذشت فیلسوف متاله فرانسوی نیکلاس مالبرانش است.

مالبرانش در سال ۱۶۳۸ در پاریس متولد شد و فلسفه را در مدرسه لامارش و الهیات را در سوربن آموخت و در سال ۱۶۶۴ رسماً در سلك كشيستان درآمد. در همین سال بود که او به ناگهان با خواندن رساله‌ای از دکارت درباره وظایف الاعضا که در آن به انسان پرداخته شده بود به شدت مجذوب اندیشه دکارت شد؛ تا آنجا که او را بر آن داشت برای درک بهتر فلسفه دکارت با کوشش زیاد دانش ریاضی خود را گسترش دهد.

به نظر مالبرانش، ریاضیات بهترین وسیله پرورش ذهن است و حساب و جبر، اساس همه علوم دیگرند و وسیله حقیقی برای اکتساب همه علوم دقیق را فراهم می‌آورند زیرا هیچ راهی بهتر از حساب و بیش از همه جبر، برای استفاده درست از قوای ذهنی وجود ندارد.

محققان فلسفه غرب فلسفه مالبرانش را فلسفه‌ای خدا محور توصیف و به نوعی او را يك متاله مسیحي قلمداد می‌کنند. در بحثی تطبیقی نیز باید گفت میان اندیشه‌های او و نظریه «کسب» متکلمان اشعری در زمینه رابطه خدا و انسان و طبیعت، شباهت زیادی وجود دارد و حتی احتمال داده شده است که مالبرانش این نظریه را عیناً از «اشاعره» کسب کرده باشد.

مالبرانش در همه جا و همه چیز، علت حقیقی را خداوند می‌داند و علل دیگر را علل «موقعی» می‌خواند و با این کار از هرچیز دیگر به جز خدا نفی تأثیر و علت می‌کند. توضیحات مالبرانش درباره علل موقعی بسیار پیچیده است ولی خلاصه آن این است که وقتی ما به عنوان مثال اراده می‌کنیم که بازوی خود را حرکت دهیم، خداوند بازوی ما را حرکت می‌دهد.

به نظر پدرکاپلستون؛ مالبرانش درباره اختیار الهی با تغییرناپذیربودن ذات الهی، چیزی بر گفته‌های متکلمان و فیلسوفان قرون وسطا نمی‌افزاید. او بدون شك هیچ سهم تازه‌ای در حل مسئله ندارد.

اما این امر که مالبرانش خداوند را تنها علت حقیقی می‌داند، توأم با این امر که او «امتداد معقول» نامتناهی را در خداوند جای می‌دهد، برخی از مورخان را بر آن داشته است که وی را حلقه اتصال دکارت و اسپینوزا تلقی کنند.

کاپلستون درباره میزان تأثیرپذیری مالبرانش از دکارت می‌نویسد: با وجود تأثیر تردیدناپذیر دکارت در اندیشه مالبرانش، فلسفه او صبغه نسبتاً متفاوتی با تعالیم دکارت دارد. شاید این اختلاف را بتوان اینگونه بیان کرد: ذهن دکارت متمایل به کشف حقایق علمی نو، با استمداد از روشی درست بود. او امید داشت که دیگران تأملات او را در راستای تحقیق علمی گسترش دهند؛ از این رو، هرچند مفهوم خداوند در نظام فکری دکارت اساسی است اما به سختی می‌توان فلسفه او را خدا مدارانه نامید. درست است که فلسفه او مجالی برای اسرار ایمان قائل شده، اما انگیزه پویای او معطوف به تاسیس علوم بود.

در این حال برعکس فلسفه وی، فلسفه مالبرانش آشکارا خصوصیت خدامدارانه دارد.

با این حال فلسفه او از موفقیت درخور توجهی برخوردار بود. به‌طور کلی، پیروان فرانسوی مالبرانش، درصد دفاع از وی در مقابل این اتهام که فلسفه او به مکتب اسپینوزا انجامیده یا با آن قرابت داشته است برآمده‌اند و نیز سعی کرده‌اند از نظام او، بر ضد مکتب اصالت تجربه که تأثیر آن در اروپا شروع شده بود، استفاده کنند.

ترجمه‌ای از رساله او تحت عنوان «در جست و جوی حقیقت» در سال ۱۶۹۴ در انگلستان منتشر شد و در سال بعد لاک کتاب بررسی عقیده مالبرانش درباره رویت همه چیز در خداوند که در آن این نظریه را سخت مورد انتقاد قرار داده بود، نگاشت؛ اما این اثر 2 سال بعد از مرگ لاک یعنی در سال ۱۷۰۶ منتشر شد. آرای مالبرانش را نویسندگان ایتالیایی نیز بر ضد مذهب اصالت تجربه قرن هجدهم به کار بردند، چنان که کاردینال ژودیل کتابی در دفاع از اندیشه‌های مالبرانش و در رد نظریات لاک نوشت و آن را در سال ۱۷۴۷ منتشر کرد.

دکتر قاسم کاکایی از پژوهندگان خوب حوزه مطالعات تطبیقی که از نگاه‌های ایشان می‌توان به وحدت وجود به روایت اکهارت و ابن عربی اشاره کرد در کتابی تحت عنوان خدامحوری در تفکر اسلامی و فلسفه مالبرانش به مقایسه آرای مالبرانش با برخی اندیشه‌های اسلامی در این باره می‌پردازد.

در واقع خدامحوری یا «آکازبونالیزم» تحقیق و بررسی نظریه کسب است که همان رابطه اختیار انسان و صفت فاعلی باری تعالی را بررسی می‌کند. نویسنده توانسته است در بیشتر موضوعات کلامی مورد بحث فلسفه و کلام، مقایسه‌ای را بین متفکران اسلام و مسیحیت مطرح و نتیجه‌گیری کند.

مالبرانش نظریه کسب یا رابطه خدا و انسان را تحت عنوان «آکازبونالیزم» مطرح کرد. به عقیده کاکایی مشرب فلسفی مالبرانش با مشرب فلسفی متکلمان مسلمان اشعری چندان تفاوتی ندارد.

دکتر کاکایی ضمن مقایسه مکتب کلامی ابوالحسن اشعری با مکتب محیی‌الدین عربی پیرامون رابطه انسان با فعل خداوند، درباره فلسفه مالبرانش اعتقاد دارد در تفکر مسیحیت، مالبرانش نمونه اعلای اعتقاد به آکازیونالیزم الهی است. دفاع وی از توحید افعالی هم دارای جنبه کلامی و هم دارای جنبه عرفانی است. بنابراین آکازیونالیزم را در دو بعد کلامی و عرفانی مطرح کرده است. در بعد کلامی نه تنها از نظر انگیزه و عقاید بسیار شبیه اشاعره، بلکه مهم‌تر اینکه این نظریه را از اشاعره و غزالی اخذ و اقتباس کرده است.

زمانی که همین تفکر اشعری‌وار او با عرفان مسیحی درمی‌آمیزد، سر از آکازیونالیزم عرفانی او درمی‌آورد؛ از این‌رو هنگامی که چگونگی سیر آکازیونالیزم از اشعریت به عرفان پی گرفته می‌شود می‌بینیم که در این زمینه مالبرانش بسیار شبیه غزالی است هرچند تفاوت‌هایی بین آنها دیده می‌شود. خدای مالبرانش اشعری، مانند خدای غزالی، همان خدای قهار عهد عتیق است اما خدای مالبرانش عارف، خدای پرمهر عهد جدید است؛ در حالی که خدای غزالی عارف هنوز رنگ کلامی خود را نباخته و لبخند بر چهره‌اش ظاهر نشده است.